



دانشگاه علامه طباطبائی
دانشکده علوم اجتماعی

پایان نامه کارشناسی ارشد مطالعات زنان

نگرش جوانان نسبت به عشق و محبت

استاد راهنما: دکتر محمدحسین پناهی

استاد مشاور: دکتر الهه حجازی

دانشجو: مهشید صفائی

زمستان ۱۳۸۸



تقدیم به:

مادر و پدر عزیزم

که عشق، صداقت و صمیمیت را به من آموختند

و برادرم که همواره مشوقم بوده و هست.

تقدیر از:

دکتر محمدحسین پناهی

دکتر الهه حجازی

و دکتر سید احمد حسینی

که در طول تحقیق با راهنمایی‌های خود مرا یاری نمودند.

با سپاس از تمامی مصاحبه‌شوندگان

که با اعتماد، صداقت و صبر مسیر پژوهش را هموار ساختند.

همچنین با تشکر از نسرین فرهی، محبوبه فلسفی، سید محمد فقیهی، محمدرضا اقبالی

و بهرام تیموریان که هر یک به نوعی یاری رسان من در این تحقیق بودند.

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی مفهوم عشق و محبت از دیدگاه جوانان می‌پردازد. در این پژوهش به پرسش‌هایی از قبیل نگرش افراد به عشق، شناخت رفتارهای مربوط به حوزه روابط عاشقانه و آسیب‌های ناشی از تجارب عاشقانه پاسخ داده خواهد شد و استراتژی‌های مورد استفاده جوانان مورد بررسی قرار خواهند گرفت. این تحقیق با استفاده از روش کیفی با رویکرد نظریه پردازی داده محور (نظریه مبنایی) و به کارگیری تکنیک مصاحبه نیمه ساخت یافته انجام شده است. همچنین از شیوه نمونه‌گیری هدفمند برای نمونه‌گیری از میان جوانان ۱۹ تا ۳۰ سال ساکن شهر تهران که به زعم خویش عشق را تجربه کرده‌اند، استفاده شده است. با استفاده از روش کدگذاری داده‌ها، مقوله‌هایی بدست آمد که با تحلیل آن‌ها از پدیده‌های حاکم بر نگرش جوانان شناختی حاصل شد. این پدیده‌ها «استحاله نسبت به مفهوم عشق» برای جوانان و «ریسک هدفمند» برای دختران نام‌گذاری شده‌اند.

پدیده «استحاله نسبت به مفهوم عشق»، این‌گونه رخ می‌دهد که شرایط محیطی از یک سو با رواج زمینه‌های آرمانی از عشق و از سوی دیگر، با ایجاد محدودیت‌ها و بن‌بست‌های ارتباطی که عدم شناخت دوجنس را در طول جامعه‌پذیری موجب می‌شوند، تصوراتی ایده آلی از مفهوم عشق را در ذهن جوان پدید می‌آورد. وارد شدن به عرصه اجتماع و کسب تجربه، این تصاویر و مفهوم از عشق را دچار دگرگونی و نزول می‌سازد و «استحاله نسبت به مفهوم عشق» در ذهن جوان روی می‌دهد.

پدیده «ریسک هدفمند» نیز بدین ترتیب بود که علیرغم تغییرات اجتماعی و به تبع آن، افزایش سن ازدواج، جامعه مدام بر اعتبار اجتماعی دختران از طریق ازدواج تاکید می‌کند و زمینه ساز ایجاد اضطراب ازدواج برای آنان می‌شود. به همین خاطر، آن‌ها مجبور به پذیرش ریسک ورود به روابط پیش از ازدواج با هدف رسیدن به نتیجه ازدواج می‌شوند و دست به ریسکی هدفمند می‌زنند.

واژه‌های کلیدی: ازدواج، ایده‌آل‌گرایی، استحاله، اضطراب ازدواج، ریسک هدفمند.

خلاصه فهرست مطالب

صفحه	عنوان
أ	چکیده
۱	فصل اول: کلیات تحقیق
۴	طرح مسئله
۲۴	مروری بر پیشینه تحقیق
۳۴	فصل دوم: مبانی نظری
۵۲	دیدگاه زیست شناختی نسبت به عشق
۵۵	نظریه‌های روان شناختی
۶۶	نظریه‌های اجتماعی
۹۱	نظریه‌های روان شناسی اجتماعی
۱۰۰	دیدگاه‌های فمینیستی
۱۱۱	چارچوب مفهومی پس از کشف یافته‌ها
۱۱۸	فصل سوم: روش شناسی
۱۲۴	نظریه مبنایی
۱۴۵	فصل چهارم: یافته‌های تحقیق
۱۴۸	تصور از عشق
۱۷۳	عاملیت
۱۸۲	شرایط محیطی
۲۰۶	خط داستانی پژوهش
۲۱۱	فصل پنجم: نتیجه‌گیری
۲۱۳	یافته‌ها
۲۱۶	محدودیت‌های تحقیق
۲۱۸	پیشنهاد‌های پژوهش
۲۱۹	منابع و مآخذ
۲۲۸	پیوست‌ها

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
أ	چکیده
	فصل اول: کلیات تحقیق
۲	۱. مقدمه
۴	۲. طرح مسئله
۱۰	۳. اهمیت و ضرورت تحقیق
۱۲	۴. اهداف تحقیق
۱۲	۵. نگاهی به مفهوم عشق و محبت
۱۵	۶. روند تاریخی مفهوم عشق و محبت
۲۱	۷. رابطه مفهوم عشق و محبت با جوانان
۲۴	۸. مروری بر پیشینه تحقیق
۳۳	۹. نگاهی به جایگاه این تحقیق در بین تحقیقات انجام شده
۳۳	۱۰. ساختار کلی تحقیق
	فصل دوم: مبانی نظری
۳۵	مقدمه
۳۶	۱. انواع عشق و محبت و رابطه آن
۳۶	نظریه استرنبرگ
۳۹	نظریه لی
۴۱	نظریه فروم
۴۳	فلسفه عشق
۴۵	عشق در ادیان
۴۸	رابطه عشق و دوستی
۵۰	۲. نگرش به عشق و محبت
۵۲	۳. دیدگاه زیست شناختی نسبت به عشق
۵۵	۴. نظریه‌های روان شناختی
۵۵	نظریه فروم
۵۶	نظریه فروید

۵۹	نظریه مازلو.....
۶۲	نظریه هندریکس.....
۶۵	نظریه هازان و شاور.....
۶۶	۵. نظریه‌های اجتماعی.....
۶۶	نظریه گیدنز.....
۷۰	نظریه ایوانز.....
۷۸	نظریه گود.....
۷۹	نظریه سگالن.....
۸۲	نظریه پارسونز.....
۸۳	نظریه باومن.....
۸۷	نظریه فوکو.....
۸۹	نظریه مبادله.....
۹۱	۶. نظریه‌های روان‌شناسی اجتماعی.....
۹۱	نظریه هورنی.....
۹۵	نظریه لپ.....
۹۸	نظریه رابین.....
۱۰۰	۷. دیدگاه‌های فمینیستی.....
۱۰۶	۸. خلاصه نظریات.....
۱۱۱	۹. چارچوب مفهومی پس از کشف یافته‌ها.....
۱۱۵	۱۰. سئوالات تحقیق.....
فصل سوم: روش شناسی	
۱۱۹	مقدمه.....
۱۲۰	روش تحقیق.....
۱۲۴	نظریه مبنایی.....
۱۲۶	شیوه نمونه‌گیری.....
۱۳۰	شیوه جمع‌آوری اطلاعات.....
۱۳۳	شیوه تجزیه و تحلیل و مقوله بندی.....
۱۳۷	پرسش‌های پژوهش.....
۱۳۸	معیارهای ارزیابی.....

۱۴۲ اخلاق تحقیق

فصل چهارم : یافته‌های تحقیق

۱۴۶ مقدمه

۱۴۸ تصور از عشق

۱۴۸ عشق به مثابه دوست داشتن همراه با فداکاری

۱۴۹ همراهی حس عشق با حالات فیزیولوژیکی

۱۵۱ ایده آل گرایی در عشق

۱۵۱ افسون ابهام در عشق

۱۵۳ قدرت بخشی به مفهوم عشق

۱۵۳ ایده آل سازی معشوق

۱۵۴ تصور روحانی (فرشته وشی) از عشق

۱۵۶ عشق های استعلایی

۱۵۶ عشق، رخدادی اتفاقی

۱۵۷ کسب آرامش از عشق

۱۵۷ تحول مفهوم عشق در تجارب

۱۵۷ فروریختن تصویر ایده‌آلی معشوق

۱۵۸ عشق به مثابه یک حس و نیاز

۱۵۸ عشق به مثابه وابستگی

۱۵۸ عشق به مثابه یک تجربه

۱۵۹ عشق و رابطه جنسی

۱۶۰ لزوم تفکر عقلانی و منطقی در عشق

۱۶۱ لزوم عشق دو طرفه

۱۶۱ ناهمسوایی نگرش و رفتار

۱۶۲ عشق‌های آسیب رسان

۱۶۴ سیر صعودی نزولی رابطه عاشقانه

۱۶۶ رابطه عشق و محبت

۱۶۸ رابطه عاشقانه - دوستانه

۱۷۰ نگرش به روابط عاشقانه

۱۷۰ اضطراب ازدواج

۱۷۳ عاملیت

۱۷۴ پیشگام شدن

۱۷۸ گسترش عاملیت دختران

۱۷۸ دیده شدن
۱۷۹ هدایت رابطه به سمت ازدواج
۱۸۱ سایه شدن
۱۸۲ روابطی با آغازی خاموش
۱۸۲ شرایط محیطی
۱۸۳ زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی
۱۸۳ تفکیک جنسیتی
۱۸۷ زمینه‌های اعتقادی
۱۸۹ زمینه‌های قانونی
۱۹۰ زمینه‌های خانوادگی
۱۹۲ پنهان‌کاری در روابط
۱۹۴ زمینه‌های جنسیتی
۱۹۵ کنترل ریسک
۱۹۶ کنارآمدن در فضایی محصور
۱۹۷ روابط مقطعی
۲۰۱ احساس تنهایی
۲۰۲ راهکار جوانان
۲۰۶ خط داستانی پژوهش
فصل پنجم: نتیجه‌گیری	
۲۱۲ مقدمه
۲۱۳ یافته‌ها
۲۱۶ محدودیت‌های تحقیق
۲۱۸ پیشنهادهای پژوهش
۲۱۹ منابع و مآخذ
۲۲۸ پیوست‌ها

فهرست جداول و نمودارها

- جدول شماره (۱): انواع عشق و اجزای آن از دیدگاه استرنبرگ..... ۳۷
- جدول شماره (۲): انواع عشق ورزی از دیدگاه لی ۴۰
- جدول شماره (۳): مزایای پیوند داشتن نسبت به روابط ۸۳
- جدول شماره (۴): تفاوت عشق و شهوت ۸۴
- جدول شماره (۵): مشخصات کلی مصاحبه شوندگان ۱۲۹
- جدول شماره (۶): پرسش‌های پژوهش ۱۳۷

نمودار شماره (۱): ارتباط مراحل جمع آوری، مرتب کردن و تحلیل داده ها در نظریه میدانی

- ۱۳۴
- نمودار شماره (۲): طیف تعاریف مربوط به عشق ۱۵۰
- نمودار شماره (۳): ناهمسویی نگرش و رفتار ۱۶۲
- نمودار شماره (۴): استحاله نسبت به مفهوم عشق ۲۰۴
- نمودار شماره (۵): ریسک هدفمند ۲۰۵
- نمودار شماره (۶): فرجام عاملیت دختران ۲۰۶

فصل اول
کلیات تحقیق

۱. مقدمه

«یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب
کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است» (حافظ).

جهان قرن‌ها در پی کشف رازی به نام عشق در تلاش بوده و هست. عشق چونان جزئی لاینفک از زندگی در طول زمان، در مکان‌های مختلف و گرایش‌های خاص فرهنگی در هر مکان به اشکال گوناگون رخ نموده است. شاهد حضور بی‌نظیر این پدیده در تاریخ، همانا اسطوره‌ها، داستان‌ها و اشعار گوناگونی است که ردپای عشق را دنبال کرده‌اند.

اشعار سومری‌ها و بابلی‌ها (۲۰۰۰ سال قبل از میلاد)، اشعار مصریان بر روی پاپیروس و ظروف سفالین (بین ۱۳۰۰ تا ۱۱۰۰ ق. م) و آهنگ‌های عاشقانه مردم چین (۱۰۰۰ تا ۷۰۰ ق. م) اولین اسناد در این زمینه به شمار می‌آیند. فلاسفه بی‌شماری از افلاطون^۱ تا مارتین لوتر^۲، از کی‌یر کیگارد^۳ و نیچه^۴ تا سانتایانا^۵ و سارتر^۶، بیشترین نوشته‌هایشان را به مفهوم سازی^۷ عشق و بحث فلسفی آن اختصاص داده‌اند (پاتو، ۱۳۸۱: ۲).

مفهوم عشق راه هموار و ناهمواری را طی کرده، با مخالفت‌ها و موافقت‌های فرهنگ‌ها و مذاهب مختلف روبرو بوده و از مراحل مختلف گذر کرده است. رودخانه‌های پاک و باتلاق‌های پربلا را پشت سر نهاده، از ذهن‌های خردورز، قلب پرعطوفت عارفان رد شده و اکنون به دست ما رسیده است.

مدتهاست که بشر در پی فهم این احساس ناشناخته است؛ اما انسان امروز بیش از هر زمانی در پی شناخت خود و درک روابط اجتماعی خویش و آگاهی از این احساس است تا بتواند با تسلط بر این مفاهیم، نظمی درونی به روابط خود ببخشد. به نظر می‌رسد، حرکت جهان به سوی فردگرایی، منفعت‌گرایی و مصرف‌گرایی، شوق دستیابی به امر ماورایی عشق را دوصد چندان کرده است.

تحول مفهوم عشق در دوره‌های مختلف تاریخ نشان از تغییرپذیری آن به سبب وقایع و رویدادهاست که حاکی از عدم وجود الگوی ثابتی در روابط عاشقانه است. «انسان تصویر تقریباً

-
1. Plato
 2. Martin Luther
 3. Kier kegaard
 4. Nietzsche
 5. Santayana
 6. Sartre
 7. Conceptualization

ایستایی از جهان را بر ذهن خویش حک شده دارد که یا به شکل تصادفی یا عمدتاً و با شدت از طریق زنجیره‌های هم‌خوانی‌های شرطی شده به وجود آمده و انسان بر این گمان است که این نقش حک شده واقعیت است» (لیری، به نقل از بوسکالیا، ۱۳۷۱: ۱۴۸).

افراد با توجه به شرایط زمانی و مکانی خاص خود، رویدادها و وقایعی که از کودکی تا بزرگسالی برای آن‌ها رخ می‌دهد، پی‌در‌پی مفاهیمی متفاوت از عشق می‌سازند، مفاهیمی که نگرش‌های آن‌ها را شکل می‌دهد و برایشان خط‌مشی تعیین می‌کند. در کنار آن، تاثیر فرهنگ در شکل‌گیری نگرش‌ها به شکلی واضح رخ نموده است، به گونه‌ای که حتی فشار فرهنگ برای ساخت نگرش‌های مشابه و به تبع آن انتظار جامعه برای رفتارهای یکسان در روابط عاطفی از یک سو و ساخت قواعد و قوانین متعارف عشق‌ورزی جامعه و فرهنگ جهانی از سوی دیگر کار را به جایی کشانده است که نه تنها تاریخ زندگی شخصی و خانوادگی به فراموشی سپرده می‌شود، حتی سابقه تاریخی و فرهنگی، داستان‌ها، اشعار گذشتگان و عرفای آن کشور خاص نیز کم‌رنگ شده و بسیاری از افراد جامعه با وجود تفاوت نگرشی به مفهوم عشق پیرو یک یا چند شیوه رفتاری متعارف در این مقوله می‌شوند و این‌جاست که سردرگمی در این موضوع به حد اعلای خود می‌رسد.

با این‌حال، فرهنگ ایرانی، مانند فرهنگ جاری در بسیاری از کشورهای جهان، حاضر نیست سکوت و بی‌تفاوتی چندین ساله خود را نسبت به شناخت مقوله عشق در هم شکند و سبب می‌شود که کهن‌الگوهای فرهنگی موجود در جامعه ایران، تنها افراد را با ابهام و پیچیدگی نسبت به درک و شناخت مقوله عشق در زندگی اجتماعی مواجه سازد. از این‌روی، ناشناخته ماندن مفهوم عشق در ایران و کنج‌کاو‌ی نسبت به حصول شناخت لازم از این مفهوم، افراد را در زندگی اجتماعی و فردی با مشکلات خاص خود دست‌به‌گریبان می‌سازد. عدم درک صحیح از مفهوم عشق در ذهن جوان ایرانی سبب می‌شود که وی سال‌ها با ناآگاهی و ابهام در مسیری ناشناخته گام نهد و پس از گذشت اندک زمانی، خود را درگیر روابطی ناشناخته و نامطمئن دریابد؛ دردناک‌تر آن‌که، حتی در روابط بعدی، بدون مرور تجربه‌های عاطفی گذشته خود، بار دیگر با شکست مواجه می‌شود. به همین دلیل، وسوسه عاشقی و وسوسه یک رابطه مفرح و ارضاء‌کننده، برای مدت‌ها در ذهن جوانان باقی خواهد ماند.

شاید بتوان این امر را ناشی از خوانش قصه‌ای دانست که فرهنگ ایرانی راوی همیشگی آن بوده است؛ قصه‌ای که به نگرش افراد جامعه سمت و سو می‌بخشد. همچنین، حرکت جامعه به سوی مصرفی شدن زمینه‌ساز ترک مسئولیت، بی‌توجهی، و بی‌انضباطی گشته و افراد را از فراگیری هنر عشق‌ورزیدن باز می‌دارد. اضطراب و ترس از تنهایی، افراد را به سوی فرهنگ پرهیاهوی عشق در

جامعه‌ای دیگر می‌کشاند. در نتیجه، افراد دچار گم‌گشتی مکانی و زمانی می‌شوند، ریشه‌های فرهنگی و هویتی خود را از دست می‌دهند و با از یاد بردن تاریخ زندگی شخصی و فرهنگی خود، گاهی نیز به سبک و شیوه‌ای جهانی عمل می‌کنند.

با این همه، راز عشق^۱ کماکان سر به مهر مانده است و هم‌چون گوهری در اعماق قلب یا مغز انسان‌ها؛ گاه نور خود را در چشمانشان هویدا می‌کند و آتش دل را روشن می‌سازد و گاه نیز زیر سلطه شرایط اجتماعی حتی بارقه‌هایش پنهان می‌ماند. اسطوره‌ها، اشعار و داستان‌ها همه به جستجوی نشانی روشن برای حل این معمای تاریخی هستند. دنیای صنعتی هم به نوعی از همین روش تبعیت می‌کند. دنیای سرمایه‌داری به نفع خود گاهی این واژه را بزرگ، گاه کوچک و هرگونه که بخواهد تعریف کرده و در هر قالبی که خواسته جای داده است.

شناخت مفاهیمی چون عشق که پدیده‌هایی بدیهی و درونی پنداشته می‌شوند و سال‌های سال در پژوهش‌ها فراموش شده‌اند سخت است، واژه‌های به ظاهر بدیهی، واژه‌هایی که با درک شهودی قابل تعریفند نه با درک شناختی، مدت‌های طولانی ذهن انسان را به خود مشغول ساخته‌اند. ما سال‌ها خواسته‌ایم عقل را به ابزاری برای شناخت احساسات تبدیل کنیم. اما حتی از این کار حذر کردیم. با این‌که ابزار شناخت این واژه‌ها پایایی و روایی ندارند و ممکن است در مطالعه این مفاهیم، به جواب روشنی نرسیم لاف‌ل می‌توانیم با سایه روشنی از آگاهی، بهتر در روابطمان عمل کنیم. ادعای این پایان نامه ارائه تلقی روشنی از واژه عشق نیست، بلکه کسب همین سایه روشن از این مفهوم عظیم در ذهن جوانان ایرانی است.

به دنبال آن هستیم تا بفهمیم جوانان (دختران و پسران) چه نگرشی به عشق دارند؟ شرایط اجتماعی و فرهنگی جوانان، چه تاثیری بر تصویر آنان از عشق دارد؟ و رفتار جوانان ما در روابطشان تا چه حد مطابق نگرش‌هایشان است؟

انگیزه محقق از این تحقیق فراتر از ارائه یک پایان نامه است. این تحقیق با علاقه شخصی و انگیزه درونی محقق برای فهم نگرشی است که با شناخت آن خانواده‌ها، جامعه و مسئولین جامعه می‌توانند خला‌های موجود را بیابند و از رفتارهای احتمالی جوانان در روابطشان آگاه شوند.

۲. طرح مسئله

احساسات، انرژی در حال حرکت است، هدایت مسیر حرکت احساسات به فرد یاری می‌دهد تا بتواند جایگاه خود را در ارتباط با نیازهای اولیه‌اش دریابد. قوی‌ترین نیازها با احساس و برداشتی که از خود داریم مرتبط است. ما نیازمندیم شخص دیگری ما را مطلوب، جذاب و دوست داشتنی

بیابد. «ما به دیگران محتاجیم، محتاجیم که دیگران را دوست بداریم و محتاجیم که دیگران دوستمان بدارند. بی‌تردید، بدون این دوست داشتن ما نیز مانند نوزاد به حال خود رهاشده، رشد نمی‌کردیم و گسترش نمی‌یافتیم» (بوسکالیا، ۱۳۷۱: ۷۷).

عشق به انسان می‌آموزد تا احساسات خود را بروز دهد، نیازها و خواسته‌های جسمانی و عاطفی‌اش را بشناسد و مورد توجه قرار دهد، عشق باور «بودن» و احساس وجود را به انسان می‌بخشد. در نتیجه انکار عشق به عنوان نوعی مهم از احساسات و عواطف انکار نیروی حیاتی زندگی ماست.

عشق عاطفی صورت‌های گوناگونی دارد. اولین سطح، غرایز شهوانی و نیروی زندگی را نشان می‌دهد. مرحله دوم تمایل به پیوند جسمانی با فرد دیگر تبدیل می‌شود و در سطح بالاتری از خودآگاهی (مرحله سوم) به محبت، عشق واقعی و انسانی نسبت به فرد مورد علاقه تبدیل می‌شود. این مرحله در انسان به صورت تمایلات جنسی انسانی محبت‌آمیز ابراز می‌شود و به گستره توانمندی عاطفی مبدل می‌شود. در مرحله چهارم، ما از عشق واقعی که با دیگر افراد نوع بشر خود را سهیم می‌دانیم فراتر می‌رویم. هنگامی که همسران تصمیم می‌گیرند فرزند داشته باشند عشق فرزندپروری (مرحله پنجم) پدیدار می‌شود. عشق در دوستی و پیوند زناشویی به محبت و احساس بیشتری نیاز دارد (مرحله ششم). اغلب این عشق را به نام اعتلای عشق می‌نامند و عشقی است که در آن دو نفر متعهد می‌شوند که ایمنی و خودشکوفایی یکدیگر را در حد انتظار طرفین برآورده سازند. اعتلای عشق همچنین عشقی است که ما لازم می‌دانیم خود را در آن وسعت بخشیم و در واقع به منظور ابراز عشق و محبت نسبت به طرف مقابل می‌بایست به خود عشق بورزیم. خودشیفتگی سالم، عشق و محبت واقعی نسبت به خویشتن خویش است و این کار پیوند عمیق خود ارتباطی با خویشتن خویش را ایجاد می‌کند. با خودشیفتگی سالم، فرد به خویشتن خویش نزدیک شده و احساس خودارزشمندی و عزت نفس می‌کند. مرحله هفتم، کامل‌ترین مرتبه عشق، که اغلب عشق افلاطونی نامیده می‌شود، عشقی خداگونه است. در چنین عشقی جمع اضداد ممکن و جزء جزء آفرینش ارزشمند می‌شود (برادشاو، ۱۳۸۱: ۱۹۹-۱۹۸).

عشق بی‌گمان امری نهادی است ولی باید آن را احیا و درباره‌اش مطالعه کرد، آن را آموخت و تمرین کرد تا بتوان معنایی واقعی بدان بخشید. تاکنون، حتی باریک بین‌ترین متفکران و غامض‌ترین فن‌ها هم در تبیین شیوه‌ها و نیروها و رازهای عشق ناتوان بوده‌اند. بنابراین هر سخنی درباره عشق برانگیزاننده پاسخ‌های عقلانی و عاطفی بسیاری است.

برخی منکرانه عشق را مرض خودفریبی، توهینی آشکار به عقل سلیم و از میان برنده تسلط بر خویشتن می‌دانند. در عین حال برخی دیگر آن را والاترین ارزش‌های انسانی، هدیه‌ای بی‌واسطه از

جانب خداوند، نیرومندترین و زندگی‌بخش‌ترین توانایی وجود آدمی و شاید یگانه معنای زندگی می‌دانند و گرامی می‌دارند» (به نقل از بوسکالیا، ۱۳۸۶: xviii در آمد کتاب).

سوروکین^۹ جامعه شناس مشهور در مقدمه کتابش تحت عنوان «قدرت عشق و راه رسیدن به آن»^{۱۰} می‌نویسد: ذهن ناهشیار ما از قدرت عشق مطلقا غافل و بی‌خبر است، کوچکترین اعتقادی به آن ندارد و آنرا پدیده‌ای خیالی می‌انگارد. از دیدگاه ما عشق نوعی خودفریبی - افیون ذهن، انگاره‌ای ایده‌الی و از نظر علمی (یک تئوری) ثابت نشده است. ما سعی داریم در مقابل همه تئوری‌هایی که معتقد به قدرت و نفوذ عشق است، جبهه‌گیری کنیم و تعصب به خرج دهیم. نظریه‌هایی که روی نفوذ و تاثیر عشق در تعیین و شکل‌گیری رفتار و شخصیت و تاثیر آن بر سر تکامل زیستی، اجتماعی، معنوی و فکری تاکید می‌کنند و اعتقاد دارد که عشق حتی می‌تواند بر روند حوادث تاریخی و شکل دادن به جریانات اجتماعی، فرهنگی موثر افتد (بوسکالیا، ۱۳۸۷: ۳۰ - ۲۹).

بوسکالیا معتقد است: «عشق از آنرو اعتبار چندانی در ذهن‌ها ندارد که دیرزمانی است در دست افراد ناآزموده مانده است» (بوسکالیا، ۱۳۸۶: ۱۴۵). او همچنین معتقد است «عشق می‌تواند موضوع مطالعه‌ای احیاکننده و برانگیزاننده باشد، چه فقط با عشق ورزی، آن‌چنان از قید و بند خود خلاص می‌شویم که بتوانیم نیم‌نگاهی، هرچند گذرا، به خود حقیقی‌مان بیفکنیم. این پرده دری فقط آن‌گاه چیزی عایدمان خواهد کرد که وسوسه بسیار بشری بازگشت به عادت‌ها، باورها و رفتارهای کهنه و بی‌مصرف و مخرب از راه بدرمان نکرده باشد» (بوسکالیا، ۴۰۸).

واقعیت این است که عشق در هر رابطه عامل درمان‌کننده‌ای است. دکتر کارل میننجر^{۱۱} که یکی از برجسته‌ترین روان‌شناسان آمریکاست معتقد است که «عشق درمان‌کننده است، شفا می‌دهد؛ هم عاشق را و هم معشوق را» (نیل کلارک، ۱۳۸۶: ۱۰۷). عشق برانگیزاننده والاترین ارزش‌های زندگی بشر است. برانگیزاننده حقیقت، دانایی، زیبایی، آزادی، نیکی و خوشبختی (سوروکین به نقل از بوسکالیا، ۱۳۸۶: ۴۴).

بسیاری از افراد در سنین بلوغ و جوانی با برخورداری از احساس نیاز به با هم بودن، احساس نیاز به عشق و محبت را در خود می‌یابند. فقدان عشق و محبت، علت اصلی عصبیت‌های شدید و حتی روان‌پریشی در دوران بلوغ شناخته شده است (بوسکالیا، ۱۳۷۱: ۷۴ - ۷۳).

باید خاطر نشان ساخت که «نبرد جنسیت‌ها»، که امروزه در جریان است، آشکارترین نشانه «عطش عشق» در میان افراد است. انسان، به دلیل وجود عشق در درون خود ازدواج می‌کند و به دلیل وجود عشق اقدام به جدایی می‌نماید. با وجود ناکامی‌ها، انسان درگیر چرخه بی‌پایانی از امیدبستن،

9. Sorokine

10. The way and power of love

11. Dr Karl Menninger

پشیمان شدن و تلاش دوباره است. از دیدگاه بک و بک-گرنشایم، عشق، یگانه جایگاهی است که انسان می‌تواند در آن عرصه خود را به درستی بشناسد و به سایر انسان‌ها بپیوندد. در دنیای عدم قطعیت و بیم و خطر، تنها عشق است که صورت واقعیت به خود می‌گیرد. عشق در آن واحد، یاس‌آور و تسلی‌بخش است؛ نیروی پر قدرتی است که از قواعد مختص به خویش پیروی می‌کند و پیام‌های خود را در انتظارات و اضطراب‌ها و الگوهای رفتاری مردم متجلی می‌سازد. در دنیای پرفراز و نشیب امروزی، عشق تبدیل به منبع تازه ایمان شده است (گیدنز، ۱۳۸۶: ۲۶۲-۲۶۰).

باولند^{۱۲} (۲۰۰۰) چنین اظهار می‌کند که هیجان‌هایی از قبیل خوشی^{۱۳} یا غمگینی^{۱۴}، عمومی و فراگیر هستند، اغلب مردم می‌توانند لحظات شاد یا غمگینی را به وجود آورند. اگرچه هر فردی، هیجان‌هایی را تجربه می‌کند، اما ممکن است تمام هیجان‌ها را تجربه نکند؛ هیجان‌هایی مانند غرور، شرم^{۱۵} و عشق بخشی از زندگی همه افراد نیستند. حتی ممکن است، شخصی عشق را هرگز تجربه نکند، اما از این‌که عشق و عاشقی چگونه احساسی است تصویری داشته باشد. آن‌ها ممکن است بر این باور باشند که عشق باید لذتی جسمانی باشد، یا این‌که احساس کنند تعهد به فردی دیگر عشق است و بعضی نیز ممکن است فکر کنند، دوستی مفهوم اصلی عشق است. پرسش‌های گوناگونی در این زمینه مطرح می‌گردد مانند این‌که چه چیزی تجربیات عشقی افراد را تحت تاثیر قرار می‌دهد؟ در مورد افرادی که هرگز عاشق نشده‌اند یا آن‌هایی که برای اولین بار عشق را تجربه می‌کنند چگونه افراد، عشق را به عنوان احساس دوست داشتن می‌شناسند؟ (صدقی طارمی، ۱۳۸۳-۱۳۸۲: ۵).

نگرش‌های مربوط به عشق از اهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند. در روان‌شناسی اجتماعی و شخصیت، نگرش برای اولین بار نقش توضیحی پیدا کرد تا توصیفی صرف. یعنی نگرش، نوعی کشش عاطفی درونی که قادر به توجیه اعمال شخصی است، تلقی می‌گردد (پورافکاری، ۱۳۷۳؛ دادگران؛ ۱۳۷۴، به نقل از صدقی طارمی ۱۳۸۳-۱۳۸۲: ۶).

برخی از روان‌شناسان، عشق را به عنوان یک نگرش تعریف می‌کنند، هرچند که دیدگاهی انتقادی برای تعبیر و تفسیر عشق مناسب‌تر است. همچنین به علت تفاوت‌ها و اختلاف‌هایی که در زنان و مردان در مورد موضوع عشق گزارش شده است و به گفته فهر^{۱۶} و براکتون^{۱۷} (۲۰۰۰)، واژه عشق معنا و مفهوم یکسانی برای هر دو جنس ندارد و این خود موجب بروز اشتباهاتی در این زمینه می‌گردد.

12. Boveland, T.A

13. Joy

14. Sadness

15. Shame

16. Fehr, B

17. Broughton, R

عامل فرهنگ^{۱۸} نیز در این میان نقش برجسته‌ای دارد. این عامل در زمینه خودپنداره^{۱۹} نیز جای پژوهش بسیار دارد. هایند^{۲۰}، فین کنائر^{۲۱} و اوهاجن^{۲۲} (۲۰۰۱) معتقدند، فرهنگی که مردمی را جامعه‌پذیر و اجتماعی می‌کند، خودپنداره‌های آنان را هم تحت تاثیر قرار می‌دهد (صدقی طارمی، ۱۳۸۳-۱۳۸۲: ۶).

نظریه پردازان معاصر معتقدند که عشق اصلا سازه‌ای تک بعدی و منفرد نیست، بلکه کلیتی است که برای درک و فهم عمیق آن نیاز به شناخت تلقی‌های انفرادی افراد از عشق می‌باشد (دینر و همکاران، ۲۰۰۴ به نقل از قمرانی و جعفر طباطبائی، ۱۳۸۵، به نقل از رضازاده، ۱۳۸۷: ۲).

نگرش به عشق می‌تواند انسان‌ها را به سوی خوشبختی یا بدبختی هدایت کند، هر فرد عشق را به گونه منحصر به فرد شخصی آموخته و می‌آموزد. گاهی نگرش نسبت به یک موضوع حتی غیرواقعی یا دور از حقیقت، می‌تواند مسیر زندگی فرد را تغییر دهد؛ حال و آینده او را متاثر کند. همان‌گونه که «وبر» می‌گوید ما جهان را آن‌گونه که هست نمی‌شناسیم بلکه آن را آن‌گونه که می‌شناسیم می‌فهمیم، کنش‌ها و رفتار افراد، بر اساس تصاویر و نگرش‌های آنان نسبت به مسائل است.

گاهی ایجاد برخی از نگرش‌ها، حرکت روابط عاطفی جوانان را به سمت عشق‌های خودخواهانه و بیمارگونه می‌کشاند. عشق‌های بازدارنده، عصبی و خودخواهانه که مایه انتقال عصبیت و خودپرستی است، موجب انزوا، افسردگی، خودآزاری، اعتیاد، خودکشی، فحشاء و تغییر در نوع روابط و حتی گاهی رویدادهای خشن و ضدانسانی مانند اسیدپاشی و معشوق‌کشی می‌شود. درحالی‌که عشق در ذات خود ضد خشونت است.

حالتی دیگر از عشق‌های بیمارگونه در عشق‌های منفعل و اعتیادی تجلی می‌یابد. وقتی از خودگذشتگی و خودآزاری در روابط، فضیلت اخلاقی محسوب شود و تظاهر به خوبی کردن روشی ساده‌تر از خوب بودن باشد، در کنار ترانه‌هایی که رنج کشیدن، انتظار و یافتن نیمه گمشده را ترویج می‌کنند، در واقع ذهن ناهشیار نوجوانان را نشانه می‌روند و موجب می‌شوند که نیازهای جسمانی و عاطفی به فراموشی سپرده شده و هویت فرد در هویت دیگری تحلیل رفته و با احساس پوچی و بی‌ارزشی و تمایل افراطی به دوست داشته شدن و دوست داشتن مواجه شود. ارزش و قداستی که فرهنگ به سکوت بخشیده در کنار عدم عزت نفس و هویت ناقص نوجوانان و ترس از طرد شدن، راه ابراز احساسات را سد نموده و مانع از ورود آنان به عرصه عشق می‌شود.

18. Culture

19 Self - Image

20. Hinde, R.A

21. Fin Kenawer. c

22. Auhagen,A.E

عدم ورود به رابطه عاشقانه و عدم کسب تجربه واقعی، خیال‌پردازی‌های عاشقانه را گسترش می‌دهد و ادامه این توهم را در روابط بعد ممکن می‌سازد، به گونه‌ای که افراد با پروراندن سودای عشق کامل در ذهن، نگرشی به عشق پیدا می‌کنند که آن‌ها را به جستجوی روابطی بدون درگیری، سرشار از گرمی و تفاهم و خودخواهانه فرا می‌خواند. احساساتی دست نخورده که به محیطی امن و ثابت و بی تغییر نیازمند است و عشقی آسوده را می‌طلبد. هم‌چون کودکانی باقی می‌مانند که نیازهایشان با ساده‌ترین نشانه از طریق والدین برآورده می‌شود یا چون خوانندگان و تماشاگران رمان‌ها و فیلم‌ها پا روی پا می‌گذارند و چشم به دروازه‌های رابطه می‌دوزند تا شریکی بیابند که با فداکاری و عطوفت کامل عشق را نثارشان کند.

اما روال زندگی همیشه مشابه داستان‌های عاشقانه و سریال‌های تلویزیونی نیست. افرادی با این نوع نگرش ورود به رابطه را با ترس و تردید آغاز می‌کنند و در اولین برخوردها با احساس شک، یاس و شکست روبرو می‌شوند. زمان چهره واقعی رابطه را نشان می‌دهد و آن‌ها هنوز با نگرش خود زندگی می‌کنند، پس ابتدا طرف رابطه از چشم می‌افتد و بعد تقصیر به گردن دیگران می‌افتد، در این حالت ادامه رابطه با اندوه و حسرت خواهد بود و قطع رابطه زنده شدن نگرش‌های گذشته و ایجاد روابط مشابه را موجب می‌شود.

این نوع نگاه به عشق به جای رشد و بالندگی و ارتقاء افراد از آن‌ها آدم‌هایی تنهاتر از قبل می‌سازد، جوانانی که در روابط به جای بهبود انسانیت و رشد و تعالی خویشتن خویش، به جای قرارگرفتن در رابطه‌ای ناب و تعالی‌بخش به جایی می‌رسند که می‌خواهند تمام خلاها و تنهایی‌های خود را با قرارگرفتن در اولین رابطه ممکن و حتی نامطلوب جبران کنند و از سویی هرروز در پی تغییر معشوقند نه تغییر نگرش خود نسبت به عشق. از سوی دیگر در پی ارضاء نیازهای خویش با پایین آوردن مفهوم عشقند و به هر تجربه عاطفی سطحی مُهر عشق می‌زنند، خود را اسیر خیالات و رویاهای دست نیافتنی می‌کنند و هیچ تلاشی برای آموختن هنر عشق‌ورزیدن نمی‌کنند. به این ترتیب جوانان به گونه‌ای عاشق می‌شوند که می‌توان آن‌را نوعی وابستگی حاد نامید تا عاشقی و هرچه تنهاتر باشند عاشق‌تر و وابسته‌تر می‌شوند و اگر رابطه به هر دلیلی گسسته شود، نه تنها شکست را به تجربه‌ای برای آینده تبدیل نمی‌کنند بلکه آن زمان حتی هنر بازگشتن به حالت قبلی خویش و دوباره تنهاتر شدن را نیز از دست می‌دهند و از عشق ورزیدن اصیل به انسان‌ها عاجز می‌شوند.

درحالی‌که عشق یعنی اراده برای گسترش خویشتن در جهت پرورش و یا رشد روحی خود و یا دیگری. عشق اصیل بیش از آن‌که احساسی باشد، ارادی است. شخصی که حقیقتاً دوستدار است،